**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010730**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک بحثی را مرحوم شهید صدر مطرح فرموده بودند و در کلام آقای حائری که اصلاً یک تنبیه مستقل به آن اختصاص داده بودند، ما این را حذف کرده بودیم، ولی بعد به ذهنم رسید که مناسب است در این مورد بحث کنیم چون یک سری بحث‌های شهید صدر وابسته به آن هست، بحث تحقیق حال استصحاب جزء موضوع. استصحاب اگر تمام الموضوع باشد بحثی نیست در جریان استصحاب، ولی در جایی که استصحاب جزء الموضوع باشد دو تا اشکال مطرح هست، شهید صدر می‌فرمایند. یک اشکال این هست که جزء موضوع حکم شرعی نیست، حکم شرعی مترتب بر تمام الموضوع هست. مثلا اگر گفتیم فقیه عادل یجوز تقلیده، عدالت و فقاهت هر کدام جزء موضوع هست، اگر ما شک داریم که فقاهت مجتهد باقی مانده یا باقی نمانده استصحاب فقاهت بخواهیم بکنیم بگوییم به ضم مثلاً تعبد به وجدان بخواهیم اثبات حکم کنیم این از ادله این مطلب چجوری استفاده می‌شود؟

آقای صدر می‌فرمایند که ما این اشکال را یک مقداری با دقت نظر اگر پیش ببریم، یعنی دقیقش کنیم ممکن است اشکال غیر قابل حلی باشد کما اینکه بعداً در موردش توضیح می‌دهیم. این یک اشکال.

اشکال دوم این که حالا فرض کردیم استصحاب جزء موضوع فی نفسه جاری بشود.

اشکال دیگر در اینجا این هست که موضوع مجموعه مرکب از دو تا استصحاب هست. ما فرض کنید به ضم وجدان به تعبد هر دو جزء را اثبات کردیم ولی عنوان مجموع را چجوری اثبات می‌کنیم؟ این داخل در اصل مثبت است.

بعد می‌فرمایند که در کفایه تنها اشکال دوم را ذکر کرده، در بحث استصحاب مثبت و اشکال اوّل را ذکر نکرده ولی ما چون می‌خواهیم هر دو اشکال را با هم جمع کنیم و با هم جواب بدهیم یک تنبیه مستقلی در این زمینه منعقد کرده. من این اشکال را حالا قبل از این که وارد بحث جدی بشویم من پیدا نکردم در کفایه این اشکال دومی را که ایشان مطرح می‌کنند. آقای حائری در پاورقی آدرس دادند کفایه، جلد ۲، چاپی که المشتملة فی حواشیها علی تعلیق الشیخ المشکینی. اشاره به آن چاپ قدیمی کفایه هست که به خط طاهر خوشنویس هست و اینها که من حالا این را آوردم که ملاحظه بفرمایید. آدرس دادم صفحۀ ۳۳۵ و ۳۳۷. آنجا در چیز که صفحۀ ۳۳۵ و ۳۳۷ که همین بحث مجهولی التاریخ است. آنجا اصلاً به این بحث ربطی ندارد. آن که در بحث اصل مثبت هست بحث ۳۲۵ هست، اصل مثبت را از صفحۀ ۳۲۵ شروع کردند. من این مطلبی که ایشان می‌گویند را ندیدم، بله یک بحث‌هایی در مورد این که استصحاب جزئیت و شرطیت و مانعیت، آن چیزی که نزدیک بود به مطالب اینجا یک چیزی در ذیل بحث اصل مثبت، در ذیل تنبیه بعدی اصل مثبت که یکی از تطبیقات اصل مثبت هست، که چیز دارد که گاهی اوقات «

و كذا لا تفاوت‏ في‏ الأثر المستصحب‏ أو المترتّب عليه، بين أن يكون مجعولا شرعا بنفسه، كالتكليف و بعض أنحاء الوضع، أو بمنشإ انتزاعه كبعض أنحائه، كالجزئيّة و الشرطيّة و المانعيّة، فإنه- أيضا- ممّا تناله يد الجعل شرعا، و يكون أمره بيد الشارع وضعا و رفعا و لو بوضع منشأ انتزاعه»

**شاگرد:** همین بحث تعامل حادثین مرحوم آخوند یک اشاره‌ای به مثبت بودن، منظورشان این است که

**استاد:** حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینید ایشان از کجای این مطلب این بحث‌ها را در آوردند، این بحث را مطرح می‌کنند و اینها، البته آن که گفتم مرتبط هست یک مقداری به آن چیز اوّل مرتبط است، این چیز دوم را. حالا این را ببینید در کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم. حالا این خیلی مهم نیست که مرحوم آخوند فرموده باشند یا نفرموده باشند.

شاگرد: آن که در جامعه مدرسین ؟؟؟ اصول حاشیۀ حاج آقای مشکینی همین است؟

استاد: آره مراد این چاپ است، نه این چاپ جدیدی که زیرش حاشیۀ آقای مشکینی چاپ کرده.

شاگرد: ۵ جلدی

استاد: نه آن بعد از این چاپ شده، آن زمان، این چاپ قدیمی کفایه بود که ما موقعی که درس می‌خواندیم اصلاً این کفایۀ جدید هیچکدام هنوز چاپ نشده بود. ولی موقعی که اینها خواستند آقای چیز داشتند چاپ می‌کردند دیگر کفایۀ جدید آمده بود دیگر این مطلب را اشاره می‌کنم. حالا یک بحث جانبی اینجا را حالا ملاحظه بفرمایید ببینیم اصلاً این کلام مرحوم آخوند می‌توانیم این اشکال را نسبت بدهیم به مرحوم آخوند یا نمی‌دهیم. حالا این خیلی مهم نیست. مهم اصل بحث است.

مرحوم آقای صدر اینجا می‌فرمایند که اشکال اوّل، در مورد اشکال اوّل باید اوّل ببینیم که استصحاب موضوع حکم تحقیق کنیم اصل استصحاب موضوع حکم چه شکلی است؟ چرا؟

ایشان می‌فرمایند که ما دو تا تصویر رئیسی و اصلی در استصحاب موضوع حکم داریم. یک مطلب این هست که استصحاب موضوع حکم منشأ می‌شود که شارع ما را تعبد کند به فعلیت حکم. حکم با تحقق موضوعش تکویناً فعلی می‌شود. شارع مقدس تعبداً با تعبد به موضوع می‌خواهد ما را متعبد کند به فعلیة الحکم. این یک مبنا.

یک مبنای دیگر مبنای خود شهید صدر هست. شهید صدر اصلاً فعلیت حکم را قبول ندارند. گفتند فعلیت حکم یک امر وهمی و خیالی هست و آن چیزی که موضوع حکم عقل هست نفس وجود تکوینی یا تنزیلی موضوع است. به علاوۀ کبرای جعل. ببینید فرض کنید شارع مقدس گفته کل مستطیعٍ یجب علیه الحج. حالا اینها به نحو قضیه شرطیه هم بیان کنیم اذا استطاع المکلف وجب علیه الحج. اینجا این کبریٰ به علاوۀ صغریٰ وجود تکوینی یا وجود تنزیلی صغریٰ همین کفایت می‌کند برای این که آن حکم ثابت بشود. بنابراین این این شکلی.

آقای صدر می‌فرمایند که این اشکال اوّل روی مبنای متعارف قوم می‌تواند مطرح بشود. حالا بعد ما در موردش صحبت می‌کنیم که آیا می‌توانیم روی این مبانی این اشکال را پاسخ بدهیم یا نمی‌توانیم پاسخ بدهیم. اما روی مبنای ما که اصلاً مرحلۀ فعلیت حکم را یک مرحلۀ وهمی و خیالی می‌دانیم این اشکال ندارد، چون عقل همین که همچنان که در استصحاب موضوع بتمام الموضوع این استصحاب تمام الموضوع آن فرد تعبدی موضوع را درست می‌کند و فرد تعبدی موضوع با انضمام به آن کبریٰ نتیجۀ عقلاً تنجیز را بار می‌آورد جزء موضوع هم، شرط موضوع هم، عدم المانع، اینها همه‌شان به همین شکل استصحاب می‌شود. بنابراین روی این مبنا اصلاً هیچ اشکالی نیست و ما این مبنا را قبول داریم ولی روی مبنای دیگر ممکن است اصلاً اشکال غیر قابل پاسخ باشد و خودش کاشف از صحت مبنای ما باشد. اینجا حالا قبل از این که وارد به بحث‌های شهید صدر بشویم در مورد آن مبناها این نکته را عرض بکنم ما آن مبنای شهید صدر را قبول نداریم. به نظر ما ناتمام است. مرحلۀ مجعول یک مرحلۀ واقعی است، البته این را توضیح دادیم که واقعی‌ها دو قسمند، واقعی انتزاعی و واقعی غیر انتزاعی. از سنخ واقعی‌های انتزاعی هستند و فرق واقعی انتزاعی و واقعی غیر انتزاعی را قبلاً توضیح دادم و نه وهمی و خیالی. و بنابراین این مبنا ناتمام است.

حالا اگر مبنا هم تمام باشد ببینیم واقعاً آن چیزی که ممکن است ما، یعنی به این سبکی که شهید صدر ادعا می‌کند خیلی سبک دور از ذهنی است که بگوییم عقل انسان می‌گوید که کبریٰ به انضمام وجود حقیقی یا وجود تعبدی صغریٰ موضوع هست برای تنجیز. یک همچین چیزی اصلاً قابل درک نیست. اگر هم بخواهیم یک چیزی را فی الجمله مبنایی را بپذیریم آن این است، بگوییم آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به تنجیز وجود کبریٰ به علاوۀ وجود تکوینی صغریٰ است. یعنی آن که عقل حکم می‌کند می‌گوید صغریٰ و کبریٰ با همدیگر ضمیمه بشوند تنجیز می‌آورد. اما وجود تنزیلی صغریٰ هم موضوع باشد برای حکم عقل برای تنجیز آن خیلی ادعای دور ار ذهنی است. و آن هم اینجوری، چون که تصویر می‌کند وجود تنزیلی موضوع ولو به این که قسمتی از موضوع را با تعبد ثابت بشود، قسمتی‌اش را با تکوین ثابت بشود، ضم وجدان و اینها، همۀ اینها را می‌گوید کأنّ عقل انسان همۀ اینها را درک می‌کند. خب این خیلی ادعای دور از ذهنی است. بله، این مطلب را که ممکن است یعنی حداکثر چیزی که ما می‌توانیم ادعا کنیم این هست که عقل انسان، اگر آن مبنا را هم بپذیریم، این مبنایی که اینجا شهید صدر دنبال می‌کند براساس یک مبنای دیگر است. ما گفتیم آن مبنای شهید صدر در مورد وهمی بودن و خیالی بودن مرحلۀ فعلیت را نمی‌پذیریم، می‌گوییم اگر آن را هم بپذیریم این مبنای دومی که بر پایۀ آن هست که تنجیز به حکم عقل مترتب بر وجود تکوینی یا تعبدی صغری به انضمام کبریٰ هست همین کفایت می‌کند این به نظر می‌رسد به این شکل درست نیست. آن که ممکن است کسی ادعا کند و فی الجمله دور از وادی نیست این هست که بگوییم وجود صغریٰ و کبریٰ با هم، یعنی وجود تکوینی هر دو موضوع حکم عقل هست به تنجیز.

**شاگرد:** چرا حاج آقا؟ عقل می‌گوید که اگر شارع را فرض کنیم این خمر است، عقل ما می‌گوید خب

**استاد:** نه عقل می‌گوید فرض کن، حالا این را من توضیح می‌دهم. بله، جایی که شارع تنزیل می‌کند شارع دارد این حکم را تنجیز می‌کند. یعنی تنجیزی که اینجا هست به حکم شارع تحقق پیدا می‌کند. نه این که مستقیماً عقل این مطلب را می‌گوید. حالا این را هم عرض بکنم. یک مطلبی شهید صدر مدعی هستند و آن این است که، البته قبل از آن در کلمات مرحوم نایینی هم هست، در کلمات شهید صدر هم هست. آن این است که تنزیلات حتماً باید ناظر به احکام شرعیه باشد. یک حکمی که حکم عقل هست شارع نمی‌تواند نسبت به آن تنزیل داشته باشد. منزَّلٌ علیه حتماً باید حکم شرعی باشد. اما حکم عقلی یا امر تکوینی نمی‌تواند منزَّلٌ علیه باشد. این مطلبی است که مرحوم نایینی دارند، قبل از شهید صدر و آقای صدر هم مکرر در کلماتشان هست. ما این را در جای خودش بحث کردیم که نه این مطلب درست نیست، منزَّل حکم شرعی است ولی منزَّلٌ علیه لازم نیست حکم شرعی باشد. منزَّلٌ علیه ممکن است حکم عقلی باشد و ممکن است امر تکوینی باشد. ما مثال می‌زدیم می‌گفتیم در مورد امر تکوینی گاهی اوقات یک اثر تبعی بر یک شیءای مترتب می‌شود. مثلاً مادر را به طور طبعی افراد علاقه دارند، دوست دارند، احترامشان می‌گذارند، حرفشان را گوش می‌کنند. شارع می‌آید می‌گوید الخال کالام، این برای چی الخال کالأم شارع گفته؟ می‌خواهد همان اثر طبعی تکوینی که اُمّ دارد که احترامش می‌کنند امثال اینها آن را بار کند. بنابراین لازم نیست حتماً در تنزیلات ناظر به

**شاگرد:** شرعی نیست؟ شرعا هم شما

**استاد:** نه، مُنزَّل شرعی است، مُنزَّلٌ علیه شرعی نیست. یعنی حکمی که اینجا شرعاً آن اثر تکوینی که مادر دارد اثر تبعی را، شرعاً بر منزل بار می‌کنیم. این را حاج آقا مفصل در بعضی جاها اشاره به این بحث می‌کردند. مرحوم نایینی در یک بحثی این را طرح کرده حالا بد نیست این را هم عرض بکنم که، در مورد این که می‌شود شما یک هو لک او للذئب. یک روایتی هست در مورد این که چیزهایی که در بیابان رها شده و رفته آنها را شما می‌توانید تملک کنید ازش استفاده کنید. که در روایت هست هو لک او للذئب. حالا گوسفندی که رها شده اگر شما ازش استفاده نکنید گرگ می‌خورد چیز می‌شود. اینجا این که هو لک و للذئب معنایش این نیست که شرعاً، حالا شبیه این هم این مثال را داشته باشید، یک مثال دیگر هم مرحوم، بعداً من در مورد این مثال صحبت می‌کنم. یک مثال دیگر مرحوم نایینی می‌زند آنجا این بحث را تطبیق کرده. در بحث این که ضرر به نفس جائز هست یا جائز نیست؟ انسان می‌تواند به خودش ضرر بزند یا نه؟ مرحوم نایینی به این روایت تمسک کردند، الجار کالنفس غیر مضار و لا آثم. می‌گویند کأنّ حرمت اضرار به نفس شرعاً مسلم بوده، شارع مقدس می‌گوید همچنان که شرعاً جائز نیست به خودت ضرر بزنی به همسایه هم نمی‌توانی ضرر بزنی. این را آنجا ایشان ذکر می‌کند. حاج آقا می‌فرمودند که حالا این تفسیر منّی و توضیحٍ منّی. می‌فرمودند این مبنای مرحوم نایینی مبتنی بر این هست که ما بگوییم تنزیلات حتماً باید ناظر به حکم شرعی باشند در منزَّلٌ علیه، و اینجا بنابراین حکم شرعی باید برای اضرار به نفس باشد که آن حرمت هست که آن حکم شرعی را ما می‌خواهیم منزَّل که جار هست بار کنیم. در حالی که اینجوری نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که همچنان که تکویناً به خودت ضرر نمی‌زنی نباید به همسایه‌ات هم ضرر بزنی، شرعاً. این که انسان به خودش ضرر نمی‌زند یک اثر تبعی است علاقۀ انسان به نفس است. بعد البته ایشان یک توضیحی حاج آقا می‌دادند می‌گفتند نفس به معنای بدن نیست، نفس به معنای خود است، نفس دو معنا دارد، گاهی اوقات می‌گوییم خود شخص، یک موقعی آن نفس برای بدن هم نیست به معنای در مقابل اتفاقاً بدن است یعنی روح. اینجا نفس به معنای خود است. می‌گوید همچنان که تکویناً به خودت ضرر نمی‌زنی همسایه را هم به منزلۀ خودت فرض کن. آن اثر تکوینی که برای خودت بار می‌کنی آن اثر تکوینی را بر همسایه شرعاً بار کن. بنابراین بعد حاج آقا این توضیح را می‌دادند، می‌گفتند چطور می‌شود که مسألۀ حرمت اضرار به نفس که هنوز که هنوز است بین فقها اختلافی است که اضرار به نفس حرام هست یا حرام نیست. این مطلب اینقدر وضوحش زیاد باشد که حرمت اضرار به همسایه به او تشبیه شده باشد. آخر تشبیه یک امر واضح را اصل قرار می‌دهند یک امر [غیر][[1]](#footnote-1) مشتبه را به او تنزیل می‌کنند. از واضح بودن او استفاده می‌کنند و این حکم این مشتبه را استفاده کنند.

**شاگرد:** اینجا برعکس است.

**استاد:** اینجا برعکس است. نمی‌شود که. آن چیزی که واضح هست حرمت شرعی اضرار به نفس نیست، این که آدم خودش خود به خود داعی ندارد که انسان به خودش ضربه بزند. هیچ کس نمی‌آید خودش را الکی چیز کند. بحث سر این است می‌گوید همچنان که خودت را حفظ می‌کنی به خودت ضرر نمی‌زنی، همسایه را هم مثل خودت فرض کن. آن اثر تکوینی که نسبت به خودت داری نسبت به همسایه هم بار کن.

ما نحن فیه هم بحث این هست که اگر ما ممکن است اینجوری تصویر کنیم، بگوییم که عقل انسان می‌گوید اگر یک موضوع حکم شرعی بود و کبریٰ هم وجود داشت حکم فعلی است، یعنی اثر حکم بار می‌شود، تنجیز می‌آورد. بگوییم شارع مقدس می‌خواهد این اثر عقلی که بر وجود الموضوع و به علاوۀ کبریٰ هست او را بار کند. این یک چیز معقولی هست ولی این مطلب را اگر کسی مدعی بشود اصل اشکال دوباره به نحو اقویٰ ظهور می‌کند. چون معنایش چی است؟ معنایش این است که موضوع حکم عقل مرکب از دو جزء است، یک جزئش وجود واقعی موضوع و وجود خارجی موضوع، جزء دیگرش کبریٰ است. شارع با تعبد به یک جزء می‌خواهد اثر عقلی این مجموع را بار کند. اگر شما با تعبد به یک موضوع اثر شرعی موضوع را بتوانید بار کنید آن که اثر عقلی که سخت‌تر است. یعنی اشکال دیگری هم اینجا در واقع هست، این تصویر معقولی که اینجا وجود دارد آن تصویر این است که شارع با تعبد به موضوع می‌خواهد حکمی که مترتب بر این مجموعه است که مجموعۀ وجود الصغری و وجود الکبریٰ را بار کند. بنابراین ما باید در رتبۀ سابق مشکل تعبد به جزء برای اثبات حکم مترتب بر کل را حل کرده باشیم، اگر آن را حل نکرده باشیم اینجا دیگر پایمان گیر می‌شود، تازه اینجا می‌گویم موضوع ما این مجموعه است برای یک حکم عقلی، ما هم باید جزء الموضوع را حل کرده باشیم هم آن مشکل این که موضوع می‌تواند، یعنی تنزیلات می‌تواند ناظر به احکام عقلیه باشد آن را حل کرده باشیم. فوقش این است که آن را حل کرده باشیم این می‌شود تازه همینجا اشکال بحث ما دوباره برمی‌گردد. بنابراین این آقای صدر یک ادعایی می‌کند که این ادعا اصلاً عرفی نیست. شارع همین عقل انسان، این که تعبداً موضوع وجود داشته باشد، یعنی صغریٰ وجود داشته باشد، کبریٰ هم وجود داشته باشد، انضمام وجود تعبدی صغریٰ با وجود واقعی کبریٰ موضوع واقعی حکم عقل است.

**شاگرد:** اینجا بخشی از احکام برای اعم از عالم واقع و ظاهر است دیگر

**استاد:** بله، آن که هست. عالم ظاهر. عقل انسان امتثال را مثلاً را برای اعم از حکم ظاهری و حکم و واقعی می‌داند درست است. علتش این است که آن حکم ظاهری و حکم واقعی، ارادۀ واقعیه دارد. ولی اینجا ارادۀ واقعیه ندارد، تنزیل است. تنزیل یک موضوع مقدمه است برای تحقق یک شیء دیگر. یعنی این با آنجا فرق دارد. آنجا حکم ظاهری و حکم واقعی هر دو در ارادۀ واقعیۀ شارع بودن مشترک هستند. اینجا غیر از آن است، این است که اصل این شبهه را که ایشان بر مبنای دیگران می‌خواهد طرح کند به نظر می‌آید و می‌گوید بر مبنای ما این اشکال نیست نه، دقیقاً بر مبنای شهید صدر هم، حالا اگر هم آن مبنا را بپذیریم. یعنی اصل مبنا اگر پذیرفته بشود، اگر ایشان آنجوری ادعا می‌کند آن ادعا ما خیلی اصلاً هیچ نمی‌فهمیم. این ادعا که وجود تعبدی یا وجود واقعی موضوع به علاوۀ کبرای حکم عقل انسان وجداناً درک می‌کند که حکم باید بار بشود. ما که اصلاً نمی‌فهمیم. آن که اگر باشد این که عقل انسان اگر هم ما مرحلۀ فعلیت را یک مرحلۀ توهمی و خیالی بدانیم می‌گوییم عقل انسان همین که موضوع محقق شد و حکم، یعنی کبرای کلی تحقق داشت این را کافی می‌داند برای این که آن تنجیز کند آن حکم، یعنی آن فعلیتی که به عنوان یک حکم شرعی ما در نظر می‌گیریم آن فعلیت همین تنجیز عقلی هست که عقل انسان با دیدن این که این موضوع محقق شده، مستطیع را انسان وقتی می‌دید در خارج وجود دارد، از طرف دیگر شارع گفته کل مستطیع یجب علیه الحج، می‌گوید که بنابراین آن حکم باید تحقق پیدا کند.

**شاگرد:** این که فرمودید تنزیل اثر ندارد فرض کنید تنزیلا شارع می‌گوید این خمر، این ارادۀ واقعیه شهید صدر می‌گوید ما

**استاد:** نه تنزیل است. تنزیل می‌تواند ناظر به این باشد حکم شرعی بار بشود. بحث سر این نیست. بحث سر این هست ایشان می‌گوید تنزیل موضوع واقعی حکم عقل است. فرد تنزیلی موضوع واقعی، یعنی واقعاً عقل انسان موضوعش محقق شده. و رابطۀ این تنزیل با حکم عقل ورود است، نه حکومت. این تنزیلات معمولی از باب حکومت است.

**شاگرد:** نسبت به حکم شرع بله ولی نسبت به حکم عقل واقعاً همینجور است

**استاد:** نه اینجور نیست. اصلاً هیچ معقول نیست. یعنی ما اصلاً این را نمی‌فهمیم. می‌گویم آقای شهید صدر ممکن است ادعا کند.

**شاگرد:** عقل می‌گوید شارع اراده داشته باشد باشد باید حرکت کند.

**استاد:** اراده ندارد، این ارادۀ شارع نیست، تنزیل موضوع اراده نیست، یک ادعا است. اراده نیست که.

**شاگرد:** خودش اراده نیست؟

**استاد:** اراده نسبت به آن چیز هست، یعنی ما ببینید اصل قضیه این هست که مرحلۀ فعلیت یک مرحلۀ واقعی است. مرحلۀ فعلیت یک مرحلۀ وهمی و خیالی، اصلاً اینها اصلاً نیست.

شاگرد: اراده را می‌خواهد فعلیت بدهد.

استاد: نه، من می‌خواهم بگویم که اراده باید اراده داشته باشد نسبت به آن مرحلۀ فعلیت. اصل قضیه این است که آن مبنا کاملاً نادرست است. آن مبنای شهید صدر که این را. می‌خواهم بگویم که از آن مرحله ما پایین‌تر بیاییم یک چیزی عقل انسان بخواهد درک کند اینجوری ممکن است ما بگوییم. این را باشد فردا ادامۀ این بحث را می‌گوییم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت داخل کروشه استادد با تردید بیان کردند. [↑](#footnote-ref-1)